

کسی را شرف غایب نکرده که کتابهای گمراه کننده مردم را منتشر کند و یا با بدگویی و بیهوشی را در حق مسلمانان بنویسد و بر مردم برساند پس چاپ کردن کتابهای تفرقه افکننده انوسوی که همه نمازبانان بسیار عظیم ^{نظام} است و کتاب بیان سینه عجمه باب شیرازی و نوشتجات میرزا حسینعلی ناکری و برادر و پسرهایش که خدا یا چنین سبب یا امام باسیا هستند در روزنامه‌هاست و لایحه مشتمل بر کفر و رذیله و دستبند علماء اسلام تماماً در قانون نشر آنی ممنوع و حرام است لکن کتبها میخوانند این در باره باشد تا این کار را برآیند کنند کرد

باری مهاجرین زاویه تعدد سبب را مقصود می فرمائید این فقرات مسطوره که والله العاقل الغالب الذکر الملک المصنوع است اسلام و خط شریعت خیر الانام علیه وآله صلوة والسلام است نیست هر وقت و کلام محترم که همه مردم از مسلمانان و دینداران و خداشناسی میزنند مضایقه و منافقت و مزاحمت خودشان را نسبت باین چهار فقره ترک گفتند و اینها را پذیرفتند آمدی از علماء اسلام و طبقات سلیم را با ایشان محسنی نخواهد بود و مجلس دارالشورای کتبه ای فی اسلامی هم حقیقه یقین (مقدس) و دعای (شیداندارکان) شایسته و سزاوار خواهد گردید

ان فی ذلک لآیه لمن کان لقلب اولی البصیر و هو یشهد

«شیخ فضل الله با مشروطیت مخالفتی نداشت اما نه مشروطیتی که آثار پارلمنت پاریس و انگلیس بر آن مترتب گردد و قانون آزادی عقاید و اقلام و تفسیر شرایع و احکام از آن گرفته شود. (وی مشروطیتی میخواست که در نظامنامه اساسی مجلس بعد از لفظ مشروطه، لفظ مشروعه نوشته شود یا که کلمه مشروطه در اول قانون اساسی تصریح به کلمه‌ی مبارکه مشروعه و قانون محمدی صل الله علیه واله بشود) وی میفرمود مشروطه‌ای که در فرنگستان ساری و جاری است با مشخصات خاصی که دارد شایسته اجرا در ایران نیست، و می‌گفت ایها الناس به هیچوجه منکر مجلس شورای ملی نیستم بلکه مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس می‌دانم. صریحاً می‌گویم همه بشنوید به غایبین هم برسانند که من آن مجلس شورای ملی می‌خواهم که عموم مسلمانان آنرا می‌خواهند به این معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف قرآن و برخلاف شریعت محمدی و برخلاف مذهب مقدس جعفری قانون نگذارند، من هم چنین مجلسی می‌خواهم پس من و عموم مسلمین بر یک رأی هستیم اختلاف میانه‌ی ما و لامذهبه‌ها است که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند.»^(۱)

بست نشینان در روزنامه‌ای که در سوم شعبان انتشار دادند ضمن نامه‌ای از مجلس شورای ملی سئوالاتی کرده‌اند که از طرف وکلا به آنها پاسخ داده شده که در نتیجه این سئوال و جواب بست نشینی به پایان رسید و آنتهایی را در آستانه حضرت عبدالعظیم بست نشسته بودند به تهران بازگشتند.

نامه بست نشینان به مجلس

«با کمال توقیر و احترام خدمت وکلاء محترمین مجلس مقدس شورای ملی زحمت عرض می‌دهیم، از آنجائیکه لفظ مشروطه تا بحال در این مملکت مستعمل نبوده است فعلاً که این لفظ درالسنه دایر است، چون مردم این مملکت به استعمال آن مانوس نیستند، محض اطمینان و رفع وحشت این دو سئوالی که ذیلاً عرض می‌شود جواب داده شود.

اولاً: معنی مشروطیت چیست و حدود مداخله‌ی مجلس تا کجاست و قوانین مقرر از مجلس می‌تواند مخالف با قواعد شرعیه باشد یا خیر.

ثانیاً: مراد از حریت و آزادی چیست و تا چه اندازه مردم آزادند و تا چه درجه حریت دارند.»

پاسخ وکلای مجلس

«واضح است که مملکت ایران مملکت اسلامی است و شریعت حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی (ص) دائم و مستمر و ناسخ کافهی شرایع و احکام آن تغییرناپذیر است، در اینصورت ظاهر است که مراد از کلمه مشروطه در این مملکت نمی تواند چیزی باشد که منافی با احکام شرعیه باشد. معنی مشروطیت حفظ حقوق ملت و تحدید حدود سلطنت و تعیین تکالیف کارگذاران دولت است بر وجهی که مستلزم رفع استبداد و سلب اختیارات مستبدانه‌ی اولیای دولت بشود.

پس دخالت در احکام شرعیه و حدود الهیه که به هیچوجه قابل تغییر و تبدیل نیست از وظیفه‌ی این مجلس خارج و مراجع احکام و امور شرعیه علمای اعلام و مجتهدین عظام هستند.»
 حاج شیخ فضل الله پس از مذاکره با هم فکران خود با توجه به اینکه قانون اساسی با اصول قوانین اسلامی مباحثت دارد، نامه‌ای به عنوان محمدعلیشاه فرستاد و عدم موافقت خود و عده‌ای از روحانیان را با مشروطیت اعلام کرد.

محمدعلیشاه هم که رضایت از محدودیت قدرت سلطنت طبق قانون اساسی نداشت و می دانست که مجلس در مقابل خودکامیهای او وجود دارد، با نظر شیخ فضل الله ضمن نامه‌ای ابراز موافقت کرد.

صورت عریضه شیخ فضل الله و سایرین

«بسم الله الرحمن الرحيم - به موقف عرض بندگان اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله ملک و سلطانہ معروض می داریم در روز دوازدهم شهر شوال که کارگزاران دولت جمع کثیری از وجوه علماء و شاهزادگان و وزراء و امراء و اعیان و اشراف و تجار را حسب الامر احضار به دربار گردون مدار نمودند از طرف قرین الشرف اراده سنیه را به اعطای مجلس شورای عمومی و تأسیس قوانین آن ابلاغ فرمودند تمام حاضرین متفق الکلمه جواب عرض نمودند که مجلس شورای عمومی منافی با قواعد اسلام است و ممکن الجمع نیست چنانچه به رأی العین مشاهده کردیم و ما مسلمانان که در تحت اقتدار سلطنت اسلامیہ هستیم ابدأ راضی نمی شویم که وهنی به اسلام و دین ما برسد و در مقابل احکام اسلامیہ شاه و رعیت یکسان است و بر همه لازم است حفظ دین و آئین شریعت سیدالمرسلین (ص) بعد از آن تلگرافات عموم ولایات که قریب به دویست طغری بود بعضی تفصیلاً و بعضی بر وجه اجمال قرائت شد.

و پس از آن احکام حجج اسلام و علماء اعلام ولایات گوشزد حاضرین شد و عریاض عدیده

متظلمانه در استیمان از این بلیه عظیمه از طبقات علماء و اهل علم و طلاب و تجار و اصناف که غائب از آن محضر بودند یکان یکان خوانده شد بعد ذلک کله حضار مجلس از علماء و تمام طبقات به توسط جناب اشرف صدراعظم عریضه [ای] متضرعانه در استدعای انصراف از این عزیمت به حضور باهرالنور ملوکانه تقدیم داشتند و پس از استیذان شرفیاب حضور معدلت ظهور شدند و استدعای مجدانه حضوری هم نمودند و به وعده مراحم ملوکانه و قبول استدعای مقصد اسلامی به اصدار دستخط انجم نقط مرخص شدند تاکنون که یوم بیست و چهارم است از ناحیه مقدسه اعلیحضرت همایونی دستخط آسایش شرف صدور نپذیرفته از آنجائی که به حکم محکم خلاق عالم جل اسم، حفظ بیضه اسلام در قرون و اعصار بر عهده سلطان وقت و علماء اعلام است؛ از آن روز تا حال همه روزه از داعیان مطالبه انجاز و عد و اصدار دستخط می نمایند و داعیان به دفع الوقت گذرانیده تا امروز که مطالبه از حد گذشت چاره ندیده جز شرفیابی در دربار معدلت آثار و بحمدالله نایل شدیم و از پیشگاه همایونی ایفاء به وعد را جداً مستدعی هستیم و چون این استدعا از جهت اداء تکلیف شرعی است از صاحب شرع رخصت رجوع نداریم و متضرعانه جداً دستخط آفتاب نقطه [را] در آسودگی اهل اسلام از اضطراب و وحشت و دهشت که در این مرحله دارند از سده سنیه استدعا داریم قسم به جمیع معظلمات شرعیه که ماها بلکه تمام اهالی اسلام این مملکت برای تأسیس مجلس شورای عمومی حاضر نیستند و نتیجه آن را جز هدم دین و هرج و مرج و هدر دماء محترمه و هتم نوامیس اسلامی نمی دانیم. الامر امرالقدس الاعلی مطاع مطاع.»

صورت دستخط اعلیحضرت بر حاشیه عریضه

«بسمه تبارک و تعالی - جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم الله تعالی، عزم ما همه وقت بر تقویت اسلام و حمایت به شریعت حضرت نبوی صلوات الله علیه بوده و هست، حال که مکشوف داشتید تأسیس مجلس با قواعد اسلامی منافی است و حکم به حرمت دادید و علماء ممالک هم به همین نحو کتباً و تلگرافاً حکم به حرمت نمودند در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد، لکن به توجهات حضرت امام زمان عجل الله فرجه در نشر عدالت و بسط معدلت دستورالعمل لازم داده و می دهیم. آن جنابان تمام طبقات را از این عزم خسروانه ما بر نشر معدلت و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد به قانون دین مبین اسلام

حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اطلاع بدهید. (محمدعلی شاه قاجار)^(۱) کشمکش بین مشروطه خواهان و مستبدان، روز به روز شدیدتر می گردید و پس از پرتاب بمب به اتومبیل محمدعلی شاه، مسلم شد که سازش بین شاه و مردم امکان پذیر نیست.

محمدعلی شاه هم در مقابل فعالیت آزادیخواهان و روزنامه نگاران، در فکر تهیه مقدماتی بر علیه آنها بود و بهمین جهت به باغ شاه رفت و آنجا را مرکز فعالیت خود بر علیه مشروطه خواهان قرارداد.

در روزنامه کاشف الاسرار نامه‌ای به عنوان محمدعلیشاه نوشتند و راهنمائیها کردند که کشور در خطر است و عاقبت خوبی برای شاه وجود ندارد، مفاد نامه مورد توجه شاه قرار نگرفت و مصمم شد که کار مجلس و مجلسیان را یکسره نماید.

ماللذالمین من حمیم و لاشفیع یطاع

کاشف الاسرار، نمره ۱۳، جمعه ۲۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

(هفته دو نمره به طبع رسیده آزادانه توزیع می شود - اخبار صادقه تهران و ولایات درج خواهد شد)

غیرت - اسلامیت - وطن پرستی - مملکت پروری

توقع اداره: از شاه: حفظ سلطنت - از وزراء: خیرخواهی و لینعمت - از ملت: حفظ اسلام و وطن - از مدیر: نوشتن صلاح ملک و ملت - از خوانندگان: غیرت ایرانیت.

حالت کنونی ایران

«اعلیحضرتا، کشتی مملکت در گرداب فنا غوطه ور گردیده، امواج پلتیک بیگانگان از اطراف او را متلاطم ساخته، و بادهای مخالف از شمال و جنوب این کشتی شکسته ما را مشرف به غرق شدن نموده. تاب و توان و قدرت و قوت دفع و رفع تهاجم طوفانهای مدعش جنوب و شمال را ندارد و امید بیگانه و خویش از نجات درین ورطه هولناک [قطع] گردیده؛ و اهالی کشتی را زمان زندگانی و ایام کامرانی به سر آمده، و روزگار خوشوقتی و زمان خوشبختی به آخر رسیده؛ آفتاب اقبال در شرف زوال، و عزت و شرف مبدل به نکبت و وبال گردیده؛ در این صورت چگونه سزاوار است که بی جهت و سبب، ناخدا با اهل کشتی از در شقاق و ضدیت درآید، نزاع و جدال برخیزد و به کشتن و خون ریختن قیام و رزد و به جای آنکه دست به دست هم داده، ناخدا ناخدائی کند و اهل کشتی دیده‌بانی نمایند، هرکس به قدر قوه کمک کند و کشتی شکسته طوفان زده ایران را از دریای پلتیک

دول و امواج پر آسیب مطامع بیگانگان پر خطر به ساحل نجات کشانند، می‌بینیم با یک بدبختی فوق‌التصور، شیاطین انسی و خیانت‌کنندگان درباری در قلب مبارک اعلیحضرت که امروز ناخدای کشتی ما هستی، نفوذ کرده تیشه بنیان کن به دست حضرت داده ریشه سلطنت خود را قطع می‌کنی، و با تیشه زندگانی و کامرانی خود را متلاشی می‌سازی. قصاصانه فرزند انسان [؟] تیغ بی رحمی آخته و به میدان شقاوت تاخته، اطفال بی‌گناه را سر می‌برند و زنان بیچاره را اسیر می‌کنند، دهات و قراء را آتش می‌زنند، آبادانی‌ها را خراب می‌کنند، و در حضرتت این خیانت را خدمت جلوه می‌دهند و از این اقدامات خائنانه خانمان برانداز اظهار مسرت و خوشدلی می‌کنند و تقاضای رتبه و منصب دارند. ولی به اندک دقت برهرکسی معلوم است که این شمشیرها را بر بدن سلطنت زده‌اند و این گلوله‌های شریئل را برای انهدام عمارات سلطنتی انداخته‌اند.

اعلیحضرتا، قدری... توجه فرما، ملت ایران چه تقاضائی برخلاف صلاح سلطنت و دولت نموده‌اند؟ یا چه حرکت خلاف از آنها سرزد که باعث تلاطم غضب شهریاری گشته؟ کدام یاغی‌گری، کدام فتنه جوئی از آنها ناشی شده که آن‌ها گروگان گرسنه و سگان درنده را به جان ملتی انداخته‌ای؟ خدا می‌داند در قلوب ملت ایران یک حس شاه پرستی و دبعه الهی است که هیچ ملتی از بدو عالم الی کنون، دارا نبوده است. ملاحظه فرما با این همه نقض عهدها و شکستن پیمان‌ها و مخالفت با قرآن و قتل نفوس زکیه قدسیه و بریاد دادن خانواده‌های قدیم و نهب اموال و هتک اعراض و هدم اساس عدالت و خراب کردن بنای زندگانی... و با تدارک این اندازه قوای ملی و تصرف ولایات و عدم استعداد دولت که جز محوطه باغ شاه نقطه [ای] در تصرف اعلیحضرت باقی نمانده، و ممکن است به اندک هیجان ملی که «نه نادر گذراند و نه نادری»، مع ذلک محض پاداش حقوق تاجداری و پاس احترام شهریاری، به کلمه واحده می‌گویند: ما مطیعیم و فرمان بردار؛ رعیتیم و جان سپار، فقط از پدر تاجدار رد حقوق ملی را مستدعی هستیم و اجرای قانون اساسی را خواستار، تا سلطنت ایران در خاندان پادشاهی تاقیام قائم آل محمد برقرار بماند. و همینکه شخص همایونی رد حقوق و اجرای قانون را تعهد فرمایند، در آن واحد همه جان سپار و خدمتگزار خواهند بود. لیکن هزاران افسوس که خائنین درباری چنان در حضرتت نفوذ کرده‌اند که هوای سلطنت و مملکت داری را از یادت برده‌اند و به یک «سنه قربان» فریفته‌ات نموده‌اند، خود را دوست سلطنت و ملت را دشمن حضرتت جلوه داده‌اند. پادشاه، به حقوق پادشاهیت قسم است...

گمر بگوید دوستم باور مکن
مملکت را بی سر و افسر مکن
با زن و فرزند خود [کن] اتفاق
برکن از بن بیخ این اصل نفاق

بد منش مردان به نفع خویشتن دور خواهندی همیشه جان و تن
 بدمنش را خوار باید ساختن دور از دیدار باید ساختن

سلطنت مدارا، هرچند جز نقطه باغ شاه در تصرف باقی نمانده و از لشکر و قشونت جز سیلاخوری و مامقانی اثری نیست، نه دولت را ثروت و اعتباری و نه امضایت را اهمیت و مقداری است، آثار فنا و زوال از هر طرف پدیدار، و احتمال فتح و اقبال باقی نمانده، ولی توانم گفتم «با این همه از سابقه نو میدمشو» هنوز ممکن است به اعطای مشروطیت، بر جراحات قلوب، مرهم گذاری و به همراهی و حمایت، ملت را شاکر و راضی فرمائی و نام نامی همایونت را سردفتر دیوان ایران مقرر فرمائی. ولی اگر چند صباحی حال بر این منوال گذرد و این نفاق و شقاق باقی ماند، معلوم است چه خواهد شد.

تا که دستت می رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کاره^(۱)

روز سه شنبه ۲۳ جمادی الآخر ۱۳۲۶ محمدعلی شاه به لیاخوف سرپرست قزاق، دستور داد که مجلس را به توپ به بندد که در نتیجه عده زیادی کشته و عده ای متواری گردیدند و شاه مستبد بر آزادیخواهان پیروز گردید و دستور داد که سران آزادیخواهان از جمله ملک المتکلمین، میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه صوراسرافیل و سلطان العلماء مدیر روزنامه روح القدس و عده دیگر را دستگیر کنند و به باغ شاه بیاورند. در آنجا دادگاه فرمایشی، سران آزادیخواهان را به اعدام محکوم کرد.

در باغ شاه ملک المتکلمین که در غل و زنجیر بود خطاب به محمدعلی شاه گفت:

«بدبختانه این است حاصل سلطنت و فرمانفرمایی تو بر ملت ایران و این است حاصل قسم هایی که برای حفظ مشروطیت و سعادت ملت خوردی و اما اینکه مرا به کشته شدن تهدید کردی. حکم قتل مرا صادر نمودی بدان که از کشته شدن من نتیجه ای عاید تو نخواهد شد و منفعتی نخواهی برد زیرا از هر قطره خون من ملک المتکلمینی به وجود خواهد آمد و پرچم عدالت و مشروطیت را خواهد برافراشت»^(۲)

ادیب السلطنه سمیعی (میرزا حسن خان) درباره قتل حاج میرزا نصراله ملک المتکلمین چنین سروده است:

۱ - تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی ص ۲۷۶

۲ - ایران در دوره سلطنت قاجار - علی اصغر شمیم، ص ۵۱۱

مالک ملک سخن نصراله آن یکتا خطیب
 آنقدر در علم آزادی سخن راند آنکه گشت
 لاجرم اندر کشیدنش بباغ شاه و شد
 با فشار حلق در گفتار بستندش زبان
 باز پرسیدم همی تاریخ این بیداد را
 ملک الشعراى بهار که از آزادیخواهان و طرفداران مشروطیت بود و سری پرشور از عشق وطن
 داشت، قصیده‌ای سروده که چند بیت آن نوشته می‌شود.

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
 مذهب شاهنشاه ایران ز مذهبها جداست
 شاه مست و میرمست شحنه مست و شیخ مست
 زین سیه مستان بهر سو فتنه و غوغا به پاست
 هر دم از دریای استبداد آید بر فراز
 زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست
 پس از توپ بستن مجلس، ظهیرالدوله (صفا) قصیده‌ای در این باره سروده که قسمتی از آن
 نوشته می‌شود.

به عرض شاه رسان ای صبا ز قول صفا
 بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی
 چو سر ز خاک برآورد امر فرمودی
 که خاک مجلس و مسجد همی دهند به باد
 به یک اشاره که از روی خواهش نفس است
 خراب کردی اگر خانه‌ای ز بی گنهی
 که ای شه‌نشه دوران و جانشین کیان
 ز بعد بندگی قرنهای بی پایان
 به مردمی همه اهریمنان بد ایمان
 کشتند مردم مظلوم را ز پیرو جوان
 خراب گشت بسی خانه‌های بی گنهان
 جسارت است اگر خانه‌ات شود ویران

ادیب‌الممالک فراهانی درباره توپ بستن مجلس سروده است

امروز که حق را پی مشروطه قیام است
 بر شاه محمدعلی از عدل پیام است

۱ - مواد التواریخ - حاج حسین نخجوانی ص ۲۲۵

۲ - ایران در دوره سلطنت قاجار - علی اصغر شمیم ص ۵۱۵

کایشه به زمینت زند آن توسن دولت
 این طبل زدن زیر کلیمت نکند سود
 نام تو بیالوده تواریخ شهان را
 و آن شعله که از توپ تو افتاد به مجلس
 ای نکبت و ذلت که فراز آمده اینک
 اخگر زدم توپ تو در مسجد و مجلس
 روز عقلا از ستم و جور تو تار است
 از مال فقیرانت در گنج زر و سیم
 اندر پی زخمی که زدی بر دل احرار
 حکومت نظامی به فرماندهی لیاخوف برقرار و مجلس تعطیل گردید و مشروطه خواهان مورد تعقیب قرار گرفتند

مردم آذربایجان پس از شنیدن خبر به توپ بستن مجلس بر ضد محمدعلی شاه قیام کردند و به رهبری ستارخان و باقرخان و سایر آزادیخواهان انجمنی بر علیه شاه تشکیل دادند و عازم تهران گردیدند. مجاهدان اصفهان، بختیاری، گیلان و دیگر شهرستانها هم برای برهم زدن حکومت استبدادی محمدعلی شاه عازم تهران شدند. نخستین دسته از مجاهدان به سرداری حاج علیقلی خان سردار اسعد به سوی پایتخت حرکت کردند و در ضمن راه مجاهدان اصفهان و فارس نیز به آنها پیوستند. اولین برخورد آنها با دسته قزاقان در کرج اتفاق افتاد، که به شکست قزاقان منتهی گردید. مجاهدان پس از زد و خورد با قوای دولتی تهران را تصرف کردند و محمدعلی شاه در تاریخ ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ به سفارت روس پناهنده شد.

در ۲۸ جمادی الثانی سال ۱۳۲۷ در مجلس شورای ملی نمایندگان بر علیه محمدعلی شاه به سخنرانی پرداختند و از پناهندگی او به سفارت روسیه اظهار انزجار کردند و به اتفاق آراء محمدعلی شاه را از سلطنت خلع و پسر او احمد میرزا را به جای او انتخاب کردند.

پس از سالها رنج و ناراحتی و از خودگذشتگیها و جان بازیها به طوری که توضیح داده شد، حکومت مشروطه تشکیل گردید و مردم ایران امیدوار بودند که دوران ظلم و ستم و بی عدالتی و تجاوز به حقوق آنها سپری شده است ولی متاسفانه کم کم همان طبقه حاکمه سابق با تغییر قیافه به مجلس راه یافتند و در نتیجه تغییری در سرنوشت مردم ایران به وجود نیامد، و همان نتیجه ای که مردم فرانسه و روسیه از انقلاب خود بر علیه حکومت وقت بدست آوردند، مردم ایران هم پس از

انقلاب مشروطیت به همان نتیجه رسیدند که نمی خواستند برسند.

اگر قدرتمندان پیش از مشروطیت به اتکاء قدرت خود به حقوق ضعیفا تجاوز می کردند در دوران حکومت مشروطه در پناه قانون و به نام قانون می کردند آنچه نباید بکنند. در گذشته یعنی در دوران استبداد، شاه شخصاً فرمان می داد که املاک فلان شخص را ضبط کنند و خودش را هم به دار بزنند.

در حکومت مشروطه شاه به صدراعظم نظر خود را می گفت او هم به مقامات قضائی یا به وکلا نظر شاه را یادآور می شد و دستور شاه بطور غیر مستقیم اجرا می گردید. چون وکلائی که منتخب دولت بودند همیشه گوش به فرمان دولت داشتند نه به فرمان حق، البته مردم از این موضوع آگاهی نداشتند که تنها تشکیل عدالتخانه باعث برقراری عدالت نمی شود، چنانکه بعد از مشروطیت در وضع طبقات محروم جامعه ایران تغییر مهمی به وجود نیامد. بنابراین در بررسی اوضاع اجتماعی نباید فقط به نوع حکومت توجه کرد بلکه باید طرز حکومت را مورد بررسی و مطالعه قرار داد.

شیرین دهن به گفتن حلوا نمی شود

شعرای زمان که تغییری در اوضاع بعد از برقراری حکومت مشروطه ندیدند، عدم رضایت خود را ضمن اشعار خود ابراز داشتند.

ادیب الممالک فراهانی ضمن قصیده ای عقاید خود را بر ضد حکومتی که نام مشروطه دارد ابراز داشته است که بیت اول آن نوشته می شود.

دیده در خون جگر زد غوطه **باد لغنت به چنین مشروطه**
شاعر دیگر چنین گفته است.

صحت آزادی **ملت دروغ** از طرف خلق وکالت دروغ
و لعنة الله علی الکاذبین

خون شده در عرق وطن منجمد **جمله اعیان وطن مستبد**
و لعنة الله علی الظالمین

میرزاده عشقی شاعر شوریده حال چنین می گوید!

ای خدایین مهداستبداد را ویران نما **گرچه در سرتاسرش یک گوشه آباد نیست**
به علت نابسامانی اوضاع مملکت و عدم رعایت قوانین اسلامی، آیه الله خراسانی و آیه الله مازندرانی نامه ای به عنوان ناصرالملک فرستادند و نظرات خود را در باره اداره مملکت اعلام کردند.

و قوانین مملکتی را اجتناباً بر مبنای علم نظامی نگذاشتند که سابقاً مجلس محترم معرفی شده مذماتین قانون اساسی با علامت و از مکر است
 و ضایعات مذمب کمال شدت و دستخیز جوگریری فرموده از ادارات مملکتی با نقل ضرورت اکتفا و مستندین در مکر ادارات مختصراً
 عدلیه را از میان با نجات و دیانت و صبح السک و العینه و اثتباب و مسافرت هم را با نقل آنچه ممکن شود بر کار فرموده مسلم علیه خد
 از دست را در تزیین قوای نظامیه و تشکیل قوتون مسلم که هم و امیبات فریبه و وسبیه منصرف و خلفه بین و استقلال مملکت است مصروفین
 و مجلس شایسته که قانون و هم و عاظم اکثر مراد فاضلی باشد با یکدیگر تشکیل و مدعی العموم قانونی هم از رجال با علمیت و دیانت و امانت
 و مبرزین عارف بشریات و سیاست با جلاله عینین و هیئت نظامی هم از کارشناسین بشریات و سیاسیات برای نظردر مطبوعات قابل
 طبع چنانچه فعلاً در مکتب عثمانی در شرم است مقرر و اصل طبع را بدون افساد و جهت شده فرموده قانون معارف راه بعد از تأیید
 و امانت هیئت مجتهدین علم نظامی خرد و ایمان ارسال فرمایند تا مشافره خود آن راه در این باب که متفاح سعادت بین ادیان است
 در آئینه است در غایت و هم انشاء الله تعالی و لاجل و لا قوة الا بالله العلی العلیم و السلام بیک و رحمة الله و بركاته
 الاحقر عبد الله الازهری

۱۰ جمادی الثانی ۱۳۳۸ هجری قمری در مطبعه آدلیه کربلا

چهارشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۸ هجری قمری

شرکت احرار مطبعه رسیده

سند شماره ۷۶/۱ - نامه حجة الاسلام محمد کاظم خراسانی به ناصرالملک نایب السلطنه (قسمت دوم)

سیاست‌های استعماری

سیاست‌های استعماری

یکی از اصول مهم و غیر قابل تغییر، اصل قدرت و اعمال قدرت و تجاوز به حقوق دیگران است که در طول تاریخ بشر در لفاف عدالت و مصالح اجتماعی و انسان دوستی و عناوین فریبنده دیگر جلوه‌گری کرده است. اگر به دقت در حال افراد جوامع انسانی بررسی کنیم، خواهیم دید که موفقیت و برتری همیشه با قدرتمندان بوده است، اگر چه حق نداشته‌اند و این واقعیت در ادوار مختلف تاریخ بشر دیده می‌شود.

در میان انسانهای ابتدایی هم هرکس قوی‌تر و چماقش سنگین‌تر بود، بهترین قسمت حیوان شکار شده را می‌خورد و بیشترین زنان به او تعلق داشت.

بطور خلاصه هرکس صاحب قدرت بوده به عناوین مختلف به حقوق دیگران تجاوز کرده است، مگر آنهایی که پای‌بند واقعی به دستورات مذهبی بوده و از مجازات اخروی و دنیوی بیم داشته‌اند. سعدی در این باره می‌فرماید.

چگونه شکر این نعمت گزارم
یعنی اگر قدرت داشتیم مردم آزار هم بودم
در جای دیگر می فرماید.

عواملان در زمان معزولی
لیک چون بر سر سریر آیند
دیگری درباره روحیه انسان ها گفته است:

هر آنچه جور نکردی نمی توانستی

تو آن نه ای که جفائی توانی و نکنی
انسانها در طول تاریخ برای رسیدن به اهداف خود به حقوق دیگران تجاوز کرده و صفات انسانی را نادیده گرفته اند و نظر ماکیاول را که می گوید رسیدن به هدف از هر راه و یا هر وسیله به کار برده اند.

یکی از غرایز مهم انسان میل حکومت بر دیگران است که باعث بروز جنگها و دشمنی ها و از بین بردن تمدنها گردیده که شرح آن در تواریخ نوشته شده.

اگر دو نفر را که یکدیگر را نمی شناسند در یک جزیره ناشناخته رها کنند پس از مدت کوتاهی آنکه از لحاظ بدنی و یا مغزی قوی تر است فرمانروا می شود و دیگری فرمانبر، و این نظام طبیعت است و همیشه در طول تاریخ بشر به طرق مختلف وجود پیدا کرده و اجتناب ناپذیر است.

نظام حکومت در طول تاریخ تغییر نکرده فقط ظواهر آن با یکدیگر اختلاف دارد، در جامعه انسانهای ابتدائی هر که قدرت بدنش بیشتر و چماقش بلندتر و ضخیم تر بود حاکمیت داشت و همه دستورات او را از ترس اجرا می کردند.

وقتی جامعه ای تیر و کمان را درست کرد بر دسته ای که فقط چماق داشتند برتری پیدا نمود. وقتی تفنگ ساخته شد جامعه تفنگ دار بر کمانداران و وقتی مسلسل به وجود آمد صاحبان این وسیله بر تفنگ داران غلبه پیدا کردند وقتی توپ ساخته شد، آنها یک آنرا بکار بردند بر دیگران برتری و حکومت پیدا کردند، در حال حاضر کشورهایی که بمب اتمی و تیدروژنی و هسته ای دارند بر جهان حکومت می کنند. در حقیقت قدرتمندان همیشه در جهان حاکمیت داشته اند و خواهند داشت.

ناپلئون با کشور بلژیک قرارداد عدم تعرض بسته بود، وقتی قدرت پیدا کرد به بلژیک حمله کرد و آنجا را متصرف شد دولت بلژیک اعتراض کرد که ما قرارداد عدم تعرض داریم، ناپلئون جواب داد احتیاج قانون و مقررات نمی شناسد.

تاریخ نشان می‌دهد که کلمات آزادی - مساوات - برابری انسانها، رعایت حقوق بشر کلمات فریبنده‌ای بوده برای اغفال طبقه محروم و جلب نظر آنها برای رسیدن به اهداف مختلف مظاهر تمدن هم پوششی است بر روی ذات متجاوز انسانها برای رسیدن به قدرت و حکومت بر دیگران. اصلی که همیشه محقق و ثابت بوده، موفقیت قدرتمندان و شکست ضعیفا و محرومان است.

یکی از شعراء در این باره چنین سروده است:

قصه شنیدم که بوالعلاء همه عمر	لحم نخورد و ذوات لخم نیاززد
در دم رفتن بنا بگفته دستور	خادم او جوجه با به محضر برد
خواجه چو آن طیر کشته دید فتاده	اشگ تحسّر ز دیده سخت بیفشرد
گفت چرا ماکیان شدی نشدی شیر	تا نتواند کست بخون کشد و خورد
مرگ برای ضعیف امر طبیعی است	هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد

در طول تاریخ، افراد بشر برای بدست آوردن آزادی و استقلال کوشش‌ها و فعالیت‌های زیاد کرده‌اند و جنگهای خونین بوقوع پیوسته ولی هیچ‌گاه آرزوی آنها به مرحله عمل درنیامده است و بطوری که ولتر شاعر و فیلسوف فرانسوی گفته: وقتی آزادی در جامعه‌ای به مفهوم واقعی وجود پیدا می‌کند که هیچکس آزاد مطلق نباشد.

قیامهایی هم که افراد بشر برای حصول آزادی و رهایی از ظلم و ستم کرده‌اند نتیجه‌اش این بود که چماق قدرت از دست یکی گرفته شده و بدست دیگری افتاده ولی چماق خورها وضعشان تغییر نکرده است و بطور خلاصه در انقلابها چماق از دست یکی گرفته شده به دست دیگری افتاده ولی چماق خورها بر جای مانده‌اند تا چماق چماق‌داران بی‌مصرف نماند.

انسان ذاتاً متجاوز است و اگر قدرت داشته باشد روحیه واقعی خود را نشان می‌دهد. گرچه همیشه از عدالت و برابری سخن می‌گوید ولی این نظر در مواقعی است که ضعیف و بی‌قدرت است.

اگر گرگ گوسفندی را بخورد، می‌گویند گرگ حیوانی است وحشی ولی این انسان متمدن هر روز میلیونها گوسفند و گاو و موجودات دریایی و پرندگان را در حالی که گوشتخوار نیست می‌کشد و می‌خورد، و حیواناتی را که قابل خوردن نیستند ولی پوست آنها مورد توجهش باشد می‌کشد و از پوست آنها به عنوان لباس یا زینت استفاده می‌کند، پرندگانی را که آوازشان به گوشش لذت بخش می‌آید سالها در قفس نگهدارند تا بمیرند.

انسان سیاه پوستان را می‌خرد و می‌فروشد و به کارهای سخت می‌گمارد و وقتی پیر شدند و

دیگر از آنها کاری برنیاید و خریدار هم نداشته باشند، برای آزمایش تیزی شمشیر گردن یا کمر آنها را مورد اصابت قرار می‌دادند تا بدیگری ثابت کنند که شمشیر بسیار تیز و برنده است.

این انسان متجاوز با این رفتار و حشیانه خود همیشه از آزادی و عدالت و برابری انسانها سخن می‌گوید و اگر کمترین ناراحتی به بیند از بی عدالتی و عدم مساوات شکایت می‌کند.

به هر صورت انسان موجودی متجاوز است و هر زمانی فرصت و قدرت پیدا کند در لباس انسان دوستی، حفظ نظام اجتماعی و عناوین فریبنده دیگر، ذات خود را نشان می‌دهد.

اشخاص ضعیف و بی‌قدرت متواضع و طرفدار عدالت و برابری انسانها هستند ولی وقتی قدرتمند می‌شوند، عقاید خود را فراموش می‌کنند و قدرت خود را با تجاوز به حقوق دیگران نشان می‌دهند.

به طور خلاصه از مطالعه تاریخ بشر این نتیجه بدست می‌آید که انسانها در طول زندگی خود یا **پتک بوده‌اند، یا سفندان** و قراردادهای دوستانه تا موقعی که یکی از دو طرف احساس قدرت بیشتر نکرده رعایت شده است.

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

یکی دیگر از مظاهر قدرت در این دوره تجاوز به قلمرو دیگران و تصرف سرزمین‌های ملل ضعیف بوده است که هنوز هم این برنامه به شکل دیگر اجرا می‌شود.

در نیمه اول قرن نوزدهم، فکر تهیه مستعمرات و توسعه قلمرو نفوذ در آسیا و آفریقا و تهیه مواد خام برای کارخانه‌ها و بازار فروش برای محصولات، باعث شد که دول بزرگ اروپایی به خاک ملل ضعیف دست‌اندازی کنند، در نتیجه کشورهای بی‌اطلاع از بازیهای سیاسی آن دوره بازیچه میدان سیاست کشورهای قوی گردیدند و مثل مهره‌های شطرنج بدخواه بازیکنان در حرکت بودند و چون دولت‌های مقتدر اروپایی همه از این نقشه پیروی می‌کردند، رقابت‌های سیاسی و اقتصادی و تجارتي پیدا شد.

کشورهای اروپایی با ساختن بیمارستان و معالجه مجانی بیماران و دادن دارو و مراقبت‌های پزشکی و برپا کردن تجارتخانه‌ها و فروش مواد مورد احتیاج مردم سرزمین‌های مورد نظر به قیمت ارزان و تأسیس بانک و دادن وام و تأسیس سازمانهای دیگر که در ظاهر برای کمک به مردم بود مقدمات نفوذ و سلطه خود را فراهم کردند.

راه آهن را تأسیس نمودند که زودتر محصولات مورد نظرشان را صادر نمایند راهها را تعمیر و

هموار کردند که با قافله‌های تجارتي، ثروت مردم ایران را زودتر به کشور خود برسانند. برای توسعه کشاورزی در نواحی مورد نظر با آفت‌ها مبارزه می‌نمودند برای اینکه محصول بیشتر بدست آید و آنها بیشتر بهره برداری کنند. مردم بی اطلاع و ساده دل می‌گفتند خارجیها چقدر با محبت و مهربان هستند و برای راحتی ما بی اندازه فعالیت می‌کنند، اما نمی‌دانستند، که در پس پرده چه برنامه‌هایی تنظیم شده است.

جلب نظر، تسلط و تصرف

به قول شاعر که می‌گوید:

فرب تریب باغبان مخور ای گل که آب می‌دهد اما گلاب می‌گیرد

در ادوار گذشته کشورهای مقتدر جهان کمتر به فکر ایجاد مستعمره بودند و بیشتر روابط بین کشورها بر پایه تجارت و تبادل اجناس مختلف و استفاده از امتعه یکدیگر بوده است، ولی کم‌کم اجرای نقشه‌های استعماری و نظریه‌های سیاسی چگونگی روابط بین کشورها را تغییر داده و به صورت دیگری درآورده است که در دوران معاصر بطور کامل روشن گردیده که روابط تجارتي و فرهنگی مقدمه اجرای نقشه‌های سیاسی و استعماری است.

صنعتی شدن کشورها و بدست آمدن محصول کارخانجات باعث گردید که کشورهای اروپایی در جستجوی بازار فروش باشند و برای تهیه مواد خام از ثروتهای زمینی و زیرزمینی کشورهای ضعیف استفاده نمایند بهمین جهت فکر توسعه قلمرو و بدست آوردن سرزمینهای تازه جزء برنامه‌های ممالک مقتدر اروپا گردید.

دولت روسیه می‌خواست به دریای آزاد دست پیدا کند، هدف فرانسه این بود که با تصرف هندوستان انگلستان را بزانو درآورد و خود از منابع آن استفاده نماید، انگلستان هم برای حفظ هندوستان مشغول طرح برنامه‌هایی گردید که از منافع اقتصادی خود حفاظت کند. ناپلئون برای تصرف هندوستان به کمک ایران احتیاج داشت و با کوشش بسیار توانست نظر دولت ایران را جلب نماید و قرارداد فین کین اشقاین را با ایران منعقد سازد.

دولت انگلستان برای حفظ هندوستان و جلوگیری از کمک ایران به ناپلئون در تسلط بر هندوستان با اجرای سیاست‌های مختلف روسیه را به تجاوز به خاک ایران تحریک کرد که حکومت ایران به علت اشتغال در جنگ با روسیه نتواند به ناپلئون کمک کند.

ناپلئون طبق مواد ۲ و ۳ و ۴ قرارداد فین کین اشقاین تعهد کرده بود که از ایران در مقابل تعرض

روسها حمایت کند و گرجستان را متعلق به ایران بداند نه تنها در این باره اقدامی نکرد بلکه با دولت روسیه قرارداد دوستی منعقد نمود.

به تزار روسیه گفت من ترجیح می‌دهم که ایران در تصرف شما باشد تا در تصرف انگلیس‌ها در نتیجه عدم اجرای تعهدات ناپلئون و سیاست استعماری انگلستان، شهرهای شمال رودخانه ارس پس از جنگهای متوالی بین ایران و روسیه از تصرف ایران خارج گردید و بدست روسها افتاد و این اولین ضربه‌ای بود که سیاست‌های استعماری بر پیکر ضعیف ایران وارد آورد.

فتحعلیشاه و میرزا شفیع وزیر خارجه ایران نامه‌هایی به عنوان ناپلئون و وزیر خارجه فرانسه فرستادند و مواد قرارداد فین کین اشقتاین را یادآور شدند و تعهدات ناپلئون را در مقابل تجاوز روسها به ایران متذکر گردیدند ولی هیچ اقدامی از طرف ناپلئون به عمل نیامد حتی به نامه‌های فتحعلیشاه و وزیر خارجه هم پاسخی نفرستادند.

بطوری که تاریخ نشان می‌دهد قرار دادهای و تعهدات تا وقتی مورد توجه و عمل است که هیچیک از دو طرف احساس موقعیت بهتر و قدرت بیشتر نکرده است و یا عدم رعایت مواد قرارداد به صرفه و صلاحش نیست.

نامه میرزا شفیع وزیر اول ایران به کنت دوشامپانیی وزیر روابط خارجه فرانسه

پس از تعارفات معمول... تا بحال چند نامه فرستاده‌ایم و تا امروز هیچ جوابی از طرف شما دریافت نشده و ما نمی‌دانیم نظر دربار فرانسه درباره قراردادی که ما را متحد کرده است چه می‌باشد. هشت ماه از تاریخی می‌گذرد که جناب عسگرخان پس از کسب اجازه از سرور بزرگ ما بعنوان سفارت بدربار اعلیحضرت امپراطور فرانسه اعزام گردیده. همچنین نامه‌های زیادی فرستاده شده که تا امروز (۱۶ اکتبر ۱۸۰۸ و ۲۶ ماه شوال ۱۲۲۳ هـ) هیچ جوابی برای ما نیامده شاید پیشنهادات دربار ایران مورد قبول امپراطور واقع نشده است.

به ژنرال گاردان از طرف ما وعده رسمی داده شد که تا رسیدن جواب از طرف دولت فرانسه قشون ایران پیشقدم در شروع جنگ و دشمنی نباشد.

ما فتحعلیخان نوری را نزد مارشال کنت گودویچ اعزام داشتیم و اوضاع را بطور واقع برای او تشریح کردیم که اگر امپراطور فرانسه دوست امپراطور روسیه است آن اعلیحضرت با حکومت ایران نظر مساعد و موافق دارد و ما حل اختلافات را در اختیار ایشان گذاشته‌ایم در حال حاضر سفیر هر دو دولت در پاریس می‌باشند و می‌توانند درباره صلح قطعی زیر نظر امپراطور فرانسه تصمیم بگیرند.

امروز جواب قطعی کنت گودویچ بدست من رسید در این نامه و نامه‌ای که به کنت نیکلا رمانزف Romanzow نوشته صریحاً اعلام کرده است که دولت روسیه وساطت امپراطور فرانسه را رد کرده است و مایل نیست که قرارداد صلح در پاریس منعقد شود و باید بدون فوت وقت کار را در همین جا خاتمه دهند و اگر ایران به پیشنهادات ما توجه نکند دشمنی‌ها مجدداً شروع می‌شود و دوباره باید اسلحه بکار برد، گرچه این دربار از قشون روس ترس و نگرانی ندارد و آرزوی جز این نیست که آنها را خارج از ایالات این امپراطوری ببیند. ما نامه‌های کنت رمانوف و مارشال گودویچ را در اختیار ژنرال گاردان گذاشته‌ایم که از مفاد آن مطلع شود حال مسئله روابط و قراردادهایی که با امپراطور ناپلئون بسته شده مورد نظر است.

در قرارداد اتحاد سه ماه آن نظر ما را جلب می‌کند.

در ماده ۲ - اعلیحضرت امپراطور تمامیت قلمرو امپراطوری ایران را تضمین می‌کند و هیچ قدرت خارجی نمی‌تواند آنرا نقض کند و اگر کسی قسمتی از این سرزمین را اشغال کند اعلیحضرت باید او را خارج کند.

در ماده ۳ - اعلیحضرت امپراطور ایالت گرجستان را در ملکیت ایران می‌شناسد.

در ماده ۴ - اعلیحضرت تضمین می‌کند که چه با سیاست و چه با زور تمام ایالات ایران را که امروز تحت تصرف روسها می‌باشد پس بگیرد.

این موادی هستند که اعلیحضرت اجرای آنها تعهد کرده‌اند و باید ترتیبی بر این کار داده شود و یا با حرکت قوای ایران برای جنگ با روسیه مخالفتی نداشته باشند.

ژنرال گاردان پس از اطلاع این مطالب و آشنائی به اوضاع موجود تصمیم گرفت آقای لازار منشی سفارت فرانسه را بعنوان مامور نزد مارشال گودویچ بفرستد.

او کتباً به مارشال اعلام خواهد کرد که چون اعلیحضرت امپراطور ناپلئون نسبت به شاه ایران وظایفی دارد و بین آنها اتحاد و قراردادی دارد اعلیحضرت ناپلئون موظف به مراقبت، در کارهای مربوط به ایران است.

هرگاه قشون روسیه اقداماتی برخلاف حق و عدالت در خاک ایران و برای تصرف آن بنمایند و دشمنی را آنها شروع کرده باشند این اقدامات باعث عدم رضایت فرانسه خواهد شد و موجب سردی روابط بین دو کشور خواهد گردید و اگر گودویچ سردار قشون روس عمل این حوادث باشد جز پشیمانی و ندامت چیزی عایدش نخواهد شد.

آقای لازارخان نامه‌هایی را که بزده‌اند به کنت گودویچ می‌رسانند و با او مذاکرات لازم را

خواهد کرد و بدون شک خود او بدون فوت وقت جواب فرمانده روس و مشاهدات خود را جز به جزء به اطلاع آن جناب می‌رساند.

ما انتظار الطاف و مرحام آنجناب را داریم که به این نامه و به هریک از مواد قرارداد اشاره شده پاسخ دهند و ما را از تصمیم دولت فرانسه مطلع فرمائید. (۱)

نامه فتحعلیشاه به ناپلئون

بعد از ابلاغ سلامی چون مهر دوستان یکدل صافی و پس از اهدای تثنائی چون عهد ما یکدلان وافی، مکشوف رای مهرضیای آن برادر والاگهر که ضمیر منیرش قانون مزامیر مردی و مردانگی و خاطر خطیرش میزان مقادیر دانش و فرزانیست می‌دارد که از سوابق زمان تاکنون کیفیت امور و مجاری اوضاع این حدود و ثغور از تقریرات سفرا و فرستادگان و تحریرات عالیجاه جنرال قارداخان (ژنرال گاردان) برای عقده‌گشای آن برادر کامکار کامران، کماکان معلوم و مشهود گردیده بود. در اینوقت که عالیشان موسی دوبری را بر سبیل ضرورت روانه خدمت آن حضرت فلک رفعت می‌نمود و گزارش امور بنگارش جنرال مشارالیه محول افتاد، مفصل آن را بر پیشگاه ضمیرآگاه آنجناب عرضه داده است. بنیان عهد و میثاقی که فیما بین این صداقت شعار و آن برادر کامکار به فصول مشروطه و اصول مضبوطه مشید و محکم گردیده در اثبات و ایفاء آن ملزومات یکجتهی و دوستی بظهور رسیده از اینجانب قصوری و فتوری در آن راه نخواهد یافت دل بر عهد آن برادر مکرم بسته‌ایم و خاطر باوفای او پیوسته و آن خجسته برادر والاگهر در عهدنامه ممهوره بر عهده کفایت ایمپراطوری لازم داشته بود که طایفه مسکو را از خاک ایران بیرون سازد و اگر از طرف ایشان به نزاع و جدال آنسامان اقدامی شود آن برادر معظم بتلافی و مکافات آن پردازد و هرگونه آسیب و ضرری از آن طایفه یا سایر مخالفین بممالک ایران عاید گردد، در دفع و رفع آن دست همت و پای عزیمت گشاده از عهده مشروط و عهده خسروانه برآید.

جنرال مشارالیه نیز از آن جانب همیون در رکاب و جناب ما واقف و عاکف و التزام او در این حضرت از معاهده مسطوره کاشف بوده نیز با وجود دواعی ضروریه بانتظام امر سرحد آذربایجان چنانچه بایست نپرداخته تمامی مهم را بانتظار وصول خبر از خدمت آن برادر فرخ سیرموکول ساختیم. درین فصل زمستان که هنگام لشکرکشی ایران منقضی و عهود و موثقه کمال اطمینان را از